

اول اردیبهشت به مناسبت
هفتمین سالگرد درگذشت
«سهراب سپهری» شاعر و
نقاش معاصر

فرج سرکوهی

عارفی غریب در دیار عاشقان

سهراب سپهری، توانایی و شایستگی آن را داشت که یکی از بحث‌انگیزترین و تأثیرگذارترین شاعران زمانه ما باشد. شعر سپهری نه فقط اکنون که هفت سال از خاموشی شاعر می‌گذرد، که حتا در دوره زندگانی او نیز چون یکی از قله‌های شعر معاصر و چون یکی از ماندنی‌ترین آثار زبان فارسی، مباحث بسیاری را در نقد ادبی ایران برانگیخت. حتا اکنون که شعر فارسی بسا پشت سر گذاشتن سالهای ۳۲ تا ۵۸، دوران جدیدی را پیش‌رو دارد، سهراب سپهری اگر نه در حد نیما، شاملو و اخوان ثالث، دست‌کم پس از آنها، شاعری است خواندنی، مطرح و بحث‌انگیز.

زبان، سبک و ساخت شعر سپهری جایگاه خود را در شعر پارسی در پرتو گسترده خود یافت. برخی از نام‌آوران شعر معاصر فارسی که زبان و زیبایی‌شناسی سپهری برای آنان راهگشای دستیابی به مفهومی نو از زبان و ساخت تصاویر بود خود به این تأثیر اعتراف کرده‌اند سهراب سپهری را از آن نظر که بنیان‌گذار سبک و روال معینی در شعر فارسی است می‌توان در ردیف صاحب سبک‌هایی چون نیما، شاملو و اخوان ثالث نهاد.

کثر شاعری در شعر معاصر فارسی می‌توان یافت که از یکی از این چهار سرچشمه: نیما، شاملو، اخوان ثالث و سپهری مایه نگرفته باشد. هر یک از اینان در سبک شعری خود به استقلال و شخصیت ویژه‌ای

* سپهری روی تنهایی خود نقشه مرغی می‌کشد که صدایش زلال، شفاف، پاک و سرشار است، اما به زبان شوریدگی سخن نمی‌گوید.

دست یافتند و تأثیر سبک آنان بر شعر فارسی هر روز که می‌گذرد بیش از پیش خود را نشان می‌دهد. اما تأثیر سه تن نخست یعنی نیما، شاملو و اخوان ثالث به سبک، زبان، ساخت و بافت شعر آنان محدود نشد. نقش جهان‌بینی و تأثیر نگرش فکری آنان نیز نه فقط بر شعرای معاصر که در بافت فرهنگی بخشهایی از جامعه ما و حتی در تکوین تفکر سیاسی جامعه ما انکارناشدنی است. شعر نیما، شاملو و اخوان ثالث کارگردهای اجتماعی ویژه‌ای یافتند. هر یک، در هر مرحله‌ای، در پیوند با فرآیندهای ذهنی و عینی، فرهنگی و سیاسی جامعه شکل گرفتند، به نیازهای معینی پاسخ گفتند و به نوبه خود در شکل‌گیری فرهنگ جامعه و حتی گاه در چگونگی فرآیندهای سیاسی موثر افتادند.

اما تأثیر شعر سپهری به حوزه زبان و سبک محدود شد و در آن زمان کاربردی اجتماعی و نقشی فرهنگی برخوردار نبود. جای پای تلقی نیما، شاملو و اخوان از حوادث سیاسی و اجتماعی روزگارشان را می‌توان در آثار بسیاری از معاصران آنها نشان داد. جوانان چندین دهه نه تنها بازبان شاملو و اخوان ثالث حرف زدند که با تصاویر آنها به جهان نگر بستند و از دریچه چشم تفکر آنان، زمانه را دریافتند. اما شعر

سپهری به‌رغم پذیرش عمومی و گسترده زبان و ساخت آن هرگز نتوانست چون یکی از عناصر فرهنگساز جامعه به کار آید و طرفه آنکه چنین اتفاقی در مورد شاعری رخ داد که بی‌گمان از آن نظر که جهان‌بینی هم بسته و بسامانی داشت و از آن نظر که شعر او تجلی‌گاه سیستم فکری نظام‌یافته معینی است، از دوران افول سبک عراقی در شعر فارسی تاکنون بی‌همتا است.

سهراب سپهری شاعری است برخوردار از یک نظام عمومی اندیشه و به معنای فلسفی آن متفکری است صاحب یک دستگاه فکری جامع و مکتب منسجم و همگن.

شعر سپهری، در کمال خود، یکسره بیان شاعرانه و زیبایی نظام همگن اندیشه‌های اوست. سپهری نه تنها صاحب سبک خاصی در شعر است که صاحب مکتب فکری خاصی نیز هست. هر چند سپهری خود بنیان‌گذار آن سیستم فکری نیست اما آن‌چنان صمیمی و عاشقانه با آن زیسته و چنان در آن فرو رفته و با آن در آمیخته و با چنان توانایی و زیبایی آن را تصویر کرده است که شعر او بدون اندیشه او و اندیشه او بدون کالبد هنری آن، تصورناپذیر است.

در شعر کهن و بازآور فارسی نیز به کثر شاعری برخورد می‌کنیم که هم‌مدعی اندیشه‌های نظام‌یافته باشند و هم در بیان آن جهان‌بینی «شاعر» باقی مانده و کلام او به دفتر موزون و مفاصل بدل نشده باشد. از نمونه‌های والایی چون «مولوی» و گاه «عطار» و «سنائی» که بگذریم، بیشتر متفکرانی که کوشیده‌اند از شعر، چون کالبد‌گیری برای اندیشه‌های بسامان خود بهره گیرند، آثارشان به «منظومه‌های فلسفی» و نه «مجموعه‌های شعر» تبدیل شده است. البته شاعران، چون دیگر هنرمندان، همواره اندیشه‌هایی داشته‌اند، به مکتب و جهان‌بینی‌ها و پیشسازیهایی خاص، آگاهانه یا ناآگاهانه، دل بسته‌اند و در شعر خود به طرح آن پرداخته‌اند. اما اندیشه‌های آنان، اندیشه‌هایی متحول، گاه با خود متناقض و التقاطی بوده و حتی در شعرای عارف ما، عرفان بیشتر یکی از عناصر جهان‌بینی است و نه کل آن.

در شعر معاصر فارسی، شاید سهراب سپهری تنها شاعری باشد که اندیشه‌های بسامان و بدون آن در دوران کمال شعری خود بیان می‌کند - این برداشت را نباید یک داور ارزشی پنداشت، چه ارزش را نقد ادبی و کارکرد اجتماعی آن را جامعه - شناسی هنری با معیارهای دیگری تعیین خواهند کرد - شعر سپهری از آن‌رو ارزش والایی می‌یابد که هم شعر است و هم در تمامی ابعاد آن از گزینش واژه‌ها گرفته تا تصویرسازی، در شکل ذهنی و در ترکیب

بندی درونی، بیانگر اندیشه‌های بسامان است. شاید یکی از دلایل آن زبان ساده، بی‌آلایش و زیبای سپهری نیز در آن باشد که شعر سپهری شعر معناست. سپهری می‌داند که چه می‌خواهد بگوید، با آنچه که می‌گوید تا ژرفای هر احساس زیسته است. شعور سپهری بر خود و جهان، شعوری شعری است؛ اما آن‌چنان بیدار و همه‌جانبه و آن‌چنان فرازنده و تعالی‌جوست که نیازی به مغلطه‌گویی ندارد. حجاب کلمات باید از میانه برخیزد و تصاویر به آن‌چنان شفافیتی برسند که با آنچه می‌خواهند بنمایانند یکی شوند. جهان در شعر سپهری محل تصور نوعی از زیبایی‌شناسی است که ویژه سپهری است. سپهری صاحب مکتب زیبایی‌شناسی خاصی در شعر فارسی است. و از این‌رو،

* شعر سپهری در تمامی ابعاد آن از گزینش واژه‌ها گرفته تا تصویرسازی، در شکل ذهنی و در ترکیب بندی درونی بیانگر اندیشه‌ای بسامان و نظام یافته است.

در شعر او، حضور چیزی هر شئی، عبور نامعمول هر واژه، ساخت زیبا و شاعرانه هر تصویر، ظهور پر معنای هر ابهام، اشاره و تمثیل، و چوبی از کلیت وجود و معنای شعر سپهری است و از این‌رو حتی پیچیده‌ترین تعبیر شعر او به سرعت پا خواننده ارتباط می‌یابد، خواننده را به فضای شعر می‌کشاند، او را شقیقه می‌کند و «خیال» سپهری را آن‌چنان واقعی جلوه می‌دهد که گویی آن پسرده و آن جهان آثیری در همین چند قدمی ما، در کنار ما و در دل ماست. واگر تاکنون آن گرمای آرامش‌بخش را حس نکرده‌ایم و از فیضان بی‌دریغ هستی مطلق در اشیاء و جهان، سرشار نشده‌ایم «حجاب عادت» در کار بوده است. شعر سپهری بی‌آنکه از صافی تعقل چیزی نگر بگذرد، پیام خود را منتقل می‌کند.

اما مساله در این است که به‌رغم آنچه که آمد و به‌رغم تأثیر گسترده سبک و زبان و بسامانی و نظام‌یافتگی اندیشه سپهری، محتوای شعر او، تأثیری بر جریانهای فکری و فرهنگی جامعه به‌جا نداشت. شعر سپهری در کمال خود، «شعر عرفانی» است. این نکته نیز بر پیچیدگی مساله بی‌تأثیر بودن اندیشه سپهری بر بافت فرهنگی جامعه می‌افزاید.

عرفان و نگرش عرفانی، نه تنها در تمامی

اجزاء و عناصر بازور فرهنگ ایرانی، بلکه حتا در روان‌شناسی جمعی ملت ما، از دیر- باز نفوذی پایدار و خلاق داشته است. اما شعر سپهری، حتا با این‌وجه فرهنگ ایرانی نیز پیوندی تأثیرگذار و شکل‌دهنده نمی‌یابد. آیا در زمان شکوفایی شعر سپهری زمان عرفان به‌سر آمده بود؟ اما معاصر با او می‌توان به انواع گرایشهای گوناگون عرفانی در جامعه ایرانی اشاره کرد. شعر عرفانی سپهری حتا با عرفان و عناصر عرفانی فرهنگ ما بیگانه ماند، چرا که عرفان سپهری، عرفان ایرانی نیست. عرفان ایرانی بیشتر اراده معطوف به عشق است، عرفان سپهری بیشتر عرفانی است که بر مبنای سرکوب اراده و خواست و نفی طلب، بنا می‌شود و بر همکامی با جهان، بدان‌گونه

✽ شعور سپهری بر خود و جهان، شعور شعری است و چنان بیدار و همه‌جانبه و چنان فرارونده و تعالی‌جو که نیازی به مغلط‌گویی ندارد.

که هست و نه بدان‌گونه که در پرتو عشق دگرگون‌کننده می‌تواند باشد، شکل می‌گیرد. عرفان ایرانی علیه طلب و اراده نیست، جهان و هرچه در آن است «طفیل هستی عشق‌اند.» و عشق سرچشمه خلاقیت جهان، منبع کشش مداوم و دگرگونی تمامی هستی است. عشق کششی است برای فراتر رفتن و تعالی. عرفان «بودا» و سپهری، راه‌هایی از رفیع‌تر، همان‌گونه که در «گفتار در بنارس» بودا و شعر کمال‌یافته سپهری آمده است در راهی از اراده و نفی طلب می‌پندارد. در جهان سپهری، آنچه هست، اگر نیک در آن بنگری، همان است که باید باشد و نیازی به تغییر ندارد. در شعر عرفانی ایران، جدایی و فراق، دو بینی و عقل جزئی «شر» و «بدی» است. در عرفان سپهری «شر» و «بدی»، عدم است، نبود هستی است، اگر «بدی» هست و اگر «شر» وجود دارد، اگر جزئیات و کثرات هویت متمایز می‌یابند، این نه در ذات آنان و نه در قانون جهان، که در نوع نگرش ما است. «بدی» ذهنی و «نیکی» عینی است. کافی است زیبایی‌شناسی سپهری را بپذیریم، حجاب عادت را به کناری نهیم و از دیدگاه سپهری به جهان بنگریم تا همه چیز رنگی دیگر به‌خود گیرد. از بدی و شر نشانی نماند. نه «شب» بد باشد و نه

«کرکس» چیزی کمتر از هزارستان داشته باشد. اگر زیبایی‌شناسی سپهری را بپذیریم جهان پذیرفتنی می‌شود و سیاهی، فقر و جهل آدمیان و آن همه بندها که باید از آن‌ها شد، چونان تصویرهایی بازگوه که نه در واقعیت که در ذهنیت ما وجود داشته است ناگهان از بین می‌روند و آن‌گاه برای راهب پاک‌بین کاری نمی‌ماند جز آنکه در آرامش مطلق، کنار «نیلوفر» بنشیند و در جهانی که پاک و نیکو و زیباست بنگرد.

عرفان سپهری، عرفان کامل و آرامش است. در شعر عرفانی ما، عشق چنان شوری در جهان و جان آدمی می‌افکند که هر دو قرار از کف می‌نهند. شعر عرفانی ما چه‌پسا کسانی را چنان برآشفته که پای از سر نشناخته‌اند. و بی‌محابا در آتشی که «عشق به عالم زد» چون «نزه، ذره‌خم» به «رقص و حال» درآمده‌اند. شعر سپهری بر نمی‌آشوبد و از آن دو «دزمنی‌گیرد». برای آنکه جهان، بدان‌گونه که هست، زیبا و نیک پنداشته شود باید به شیوه‌ای نو در آن فکریست و از این‌رو سپهری نوعی زیبایی-شناسی ویژه می‌آفریند و از این نظر یکی از موفق‌ترین شعرای فارسی است. سپهری «روی تنهایی خود، نقشه مرغی» می‌کشد که صدایش زلال، شفاف، پاک و سرشار است؛ اما به زبان شوریدگی سخن نمی‌گوید. عرفان ایرانی، عرفان دگرگونی است و با جنبشهای اجتماعی سست‌ترین پیوندی خلاق و سازنده داشته است. عرفان سپهری اما بی-اعتنا به جهان و آنچه در آن می‌گذرد به جستجوی آرامشی ابدی در جهانی ذهنی برمی‌خیزد. و این شاید یکی از دلایلی باشد که فقدان کارکرد اجتماعی شعر سپهری و بی‌تأثیری محتوای آن در باب فرهنگ جامعه را بیان می‌کند.

شعر سپهری شعری پرخواننده است. اما همان‌طور که اشاره شد با وجود گیرایی زبان، از نظر معنا بعد و تأثیری گسترده نیافت. شعر سپهری در سالهایی شکل گرفت و به اوج خود رسید که بخشهایی از جامعه ما و به‌ویژه مخاطبان او، در تب‌وتاب مبارزات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی علیه رژیم شاه، مبانی فکری و مفاهیم اساسی فرهنگ خود را می‌ساختند. از سالهای ۳۲ تا ۵۷ گروه‌های گوناگون روشنفکران و اهل کتاب ایرانی در مبارزه‌ای بی‌امان با ساختار اجتماعی و فرهنگی رژیم حاکم بودند و در رابطه‌ای متقابل هنر و هنرمندان خویش را شکل می‌دادند. در آن سالها فشار خارجی و داخلی روشنفکران، جامعه ما را در تمام حوزه‌های تفکر بشری، صرف‌نظر از مکاتب فکری آنان، به چالشی گسترده کشانده بود، در زمانه‌ای که تقابل فرهنگی با فرهنگ رژیم حاکم محور آفرینشهای هنری و فرهنگی

و معیار اساسی سنجش آنها تلقی می‌شد. هنرمندانی بیشتر کارکرد اجتماعی می‌یافتند و در بافت فرهنگی جامعه نقشی اساسی‌تر برعهده می‌گرفتند که یا با آن مبارزه ناگزیر همکام می‌شدند یا در مقابل آن می‌ایستادند. سپهری را شاید بتوان نمونه‌ای از یک هنرمند دانست که در دوران کمال شعر خود، نه تنها تحت‌تأثیر آن فضا قرار نگرفت، بلکه بی‌اعتنا به آن همه تب‌وتاب و شور سازندگی و خلاقیت، در جهان دیگری سیر کرد. شاید سپهری از آن مراحل گذشته و به چشم‌اندازهایی دست یافته بود که در قالبهای زمانه نمی‌گنجید. اما کدام هنرمند بزرگی را می‌شناسید که سر به آسمان سوده باشد و پا در زمین نداشته باشد؟ شاید سهم‌ترین دلیلی را که

✽ «خیال» سپهری چنان واقعی جلوه می‌کند که گویی آن پرده و آن جهان‌آثیری در همین چند قدمی ما و در کنار ما و در دل ماست.

محتوای شعر سپهری، به‌زعم گسترده‌گی تأثیر سبک و زبان او، هیچ واکنش و پروا کم‌ی برهم‌انگیختن بتوان در این دانست که عناصر اصلی اندیشه سپهری، پیوندی با مسائل جامعه نداشتند و نه علیه و نه له آن حرفی نمی‌گفتند. هرچند نباید فراموش کرد که این از شایستگی بزرگ سپهری بود که حتا در زمانه اوج مبارزات اجتماعی شعری بسیار خواننده می‌شد حال آنکه پیوندی خلاق با آن فضا نداشت.

جهان سپهری آن‌چنان زیبا و شفاف است که هیچ پرسشی را بر نمی‌تواند. خیال سپهری جهانی که بر نیلوفر و با پر پروانه ساخته شده، زیباتر و آثیری‌تر از آن است که به نقد خردگرایانه منجمده شود. اما شاید در جهانی که «مجال دمی استادان نیست» و در زمانه‌ای که صدای وحشت از هر سوی کره خاکی بلند است بیش از هر زمانه دیگری به شعر سپهری نیاز باشد تا به یاد آورد که جهان می‌تواند زیباتر و پذیرفتنی‌تر باشد، تا لحظه‌ای در آن تامل کنیم و اگر نتوانیم چون او زلال و شفاف «چراغی در بنارس» و معرفی فروزنده باشیم، دست‌کم از یاد نبریم که جهان می‌تواند و باید به زیبا بر. «خیال» سپهری باشد. و اگر اکنون و در زمانه ما چنین نیست، چیزی از ارزش شعر سپهری و از نیاز ما بدان نمی‌کاهد. ●